

مراحل مختلف حضور سلوکی در تاریخ
باسمه تعالی

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت
حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
کنایتی است که از روزگار هجران گفت
نشان یار سفرکرده از که پرسم باز؟
که هر چه گفت برید صبا، پریشان گفت
فغان که آن مه نامهربان مهرگسل
به ترک صحبت یاران خود، چه آسان گفت
من و مقام رضا، بعد از این و شکر رقیب
که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت
گره به باد مزن، گر چه بر مراد رود
که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت
به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو
تو را که گفت که این زال، ترک دستان گفت؟
غم کهن به میّ سالخورده دفع کنید
که تخم خوشدلی این است، پیر دهقان گفت
مزن ز چون و چرا دم که بنده‌ی مقبل
قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت
که گفت حافظ از اندیشه‌ی تو آمد باز
من این نگفته‌ام آن‌کس که گفت، بهتان گفت

=====

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت

وقتی حقیقت از یک طرف در افق جان انسان رخ بنمایاند و از طرف دیگر می‌یابیم حقیقت، چیزی نیست که در دسترس باشد، چه حالی بر انسان پیش می‌آید؟ اگر حضرت یعقوب «علیه السلام» در افق جمال حضرت یوسف «علیه السلام» حقیقت را که از آن بیگانه نبود، به مشاهده نشست و با طلوع حقیقت در جمال یوسفی، همواره در افق جان خود با حقیقت به نحوی مأنوس بود؛ در فراق او چه شیون‌ها که نکرد. حال در نظر بگیرید حال سالک را آنگاه که حضرت محبوب در منظری از مناظر نوری، حقیقت خود را برای او به ظهور آورده و پس از آن به اقتضای ظهور تاریخی جدید، رخ بر بگیرد تا انسان مزه‌ی فراق حقیقت که در سیره‌ی شهدا به ظهور آمده بود را بچشد، بر او چه می‌گذرد؟! هر چه هست گفتنی نیست، زیرا بر انسان کاری می‌کند که نتوان گفت، تنها احساس سرگردانی می‌کند.

=====

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر کنایتی است که از روزگار هجران گفت

روزگار هجران آنچنان جانکاه است و درون انسان را آتش میزند که قصه‌ی قیامت و سختی‌های آن، همه و همه کنایه‌ای است از روزگار هجران. آری! اگر انواع عذاب‌های قیامت، قصه‌ی دوری ما از خداوند است و اعمالی که در راستای عصیان در مقابل فرمان او مرتکب شده‌ایم. در نظر بگیرید وقتی جان انسان با حضرت محبوب مأنوس شده باشد و سپس او در این زمانه رخ برتابد، هجران او چه حالی بر انسان می‌تاباند؟

=====

نشان یارِ سفرکرده از که پرسم باز؟ که هر چه گفت برید صبا، پریشان گفت

آن دوری و آن نحوه رخ بر تاباندن و سفرکردن، چیزی نیست که بتوان آن را وصف کرد. در آن حدّ که هرچه خبر رسان صبا از او بگوید، غیر از آن موقعیتی است که انسان در آن قرار دارد. رخ برتافتن و سفرکردن حقیقت، در هیچ واژه‌ای نمی‌گنجد و اساساً چیزی نیست که در قاموس خبر بگنجد تا بتوان از آن خبر داد. قصه‌ی نحوه‌ی «بودن» انسان است که هم‌اکنون بودنِ قبل را احساس نمی‌کند و نمی‌داند چه شده است.

=====

فغان که آن مه نامهربان مهرگسل به ترک صحبت یاران خود، چه آسان گفت

فریاد و صد فریاد که یار نامهربان مهرگسل، آن چنان به آسانی ترک صحبت یاران خود می‌کند که تنها ناله و فریاد برای ما می‌ماند و دیگر هیچ. زیرا اساساً نمی‌فهمیم چه شد که آن انس رفت. همین‌قدر متوجه می‌شویم، حال ماییم و هجران یار. نوعی تنهایی و سوز و گداز در تاریخی که با حال و هوای خرازی‌ها و باکری‌ها و نغمه‌های آقای آهنگران، جان ما را در برگرفت و حال مائیم و آن هجران.

=====

من و مقام رضا، بعد از این و شکر رقیب که دل به درد تو خو کرد و ترک درمان گفت

حال ما می‌مانیم و مقام رضا - که خود جهانی است همراه با کیفیت‌های خاص- بعد از این‌که رقیب متوجه شد که در فراق او خود را نباختیم و در وادی رضا وارد شدیم، او نیز شکر می‌کند، زیرا دل من به درد فراق او در وادی رضا عادت نموده و به فکر درمان آن فراق برنیامده. به آنچه پیش آمد رضا دادم و به

تجربه ای دیگر ورود نمودم ، گویا بنا است در سعهی حضور تاریخی توحید انقلاب اسلامی، تاریخ دیگر در ادامهی تاریخ دفاع مقدس به ظهور آید تا درمان آن فراق را با رضا به آنچه در حال طلوع است، در پیش گیریم .

=====

گره به باد مزن، گرچه بر مراد رود که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت

باقی ماندن در وصال حضرت محبوب و ماندن در آن تاریخ، مانند گره زدن بر باد است که ممکن نیست، هرچند مسیر آن باد و آن حال به طرف مراد ما باشد، باز نمی توان به آن گره زد و آن وصال را در اختیار گرفت. باد همین سخن را به حضرت سلیمان «علیه السلام» گفت که گره به من نزن هرچند که به مراد تو بوزم. ولی به هر حال باد چیزی نیست که بتوان به آن اعتماد کرد، همچنان که به نقشی که بر آب می زنیم نباید دل بست، زیرا چیزی نمی گذرد که محو می شود. آری! قصه ی وصال اینچنین است و آنچه باید بدان ورود کرد «رضا به فراق است و استقرار در انتظار»، ولی نه انتظاری که باد صبا بخواهد جواب آن را بدهد؛ انتظاری که نه قابل وصف است و نه قابل رفع. زیرا ساحت دیگری از حضور توحیدی این تاریخ در حال طلوع است که شبیه گذشته نیست، هرچند ادامه ی گذشته است. آری! «سبکبالان خرامیدند و رفتند» و ما را تنها گذاشتند تا به ساحت دیگری وارد شویم .

=====

به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو تو را که گفت که این زال، ترک دستان گفت؟

روزگار مهلتی و فرصتی در اختیار ما نهاده، این مهلت را مسیری و راهی بدان به سوی مقصد و آن را غنیمت بشمار و از آن خارج مشو. چه کسی گفته که زال یعنی پدر رستم، رستم دستان را ترک گفته؟ هرگز چنین نیست. پس آن که تو را پرورانده و تا این جاها آورده، تو را رها نکرده. می خواهد فرصتی که پیش آمده است را درست تجربه کنیم و در آن مستقر شویم. انقلاب اسلامی و الطاف عالیلهی حضرت حق ما را ترک نکرده، همچنان که زال، هم او که در ارتباط با سیمرغ بود، رستم دستان را تنها نگذاشت، او را به میدان دیگری وارد کرد تا در این میدان هم معلوم شود هنوز رستم، رستم است و انقلاب اسلامی زنده است.

=====

غم کهن به میّ سالخورده دفع کنید

که تخم خوشدلی این است، پیر دهقان گفت

ماییم و غم کهن و سالها هجران و میّ سالخورده که می‌تواند غم هجران را درمان کند که همان تخم خوشدلی است و پیر دهقان که می‌داند چه تخمی را کجا بپاشد و بیفشاند تا گیاهی مناسب بروید، مطابق تجربه‌اش به ما گفته برای دفع غم کهن باید میّ سالخورده‌ای را به میان بیاورید که سالها از آن گذشته باشد و آن میّ سالخورده چیزی جز تخم خوشدلی نیست که باید آن را بر مزرعه‌ی وجود خود بیافشانید تا غم کهن که سالهای هجران یار است، رخت بربندد و نسبت به استقراری که با غنیمت شمردن فرصت و مهلت پیش آمده می‌توانیم به‌سر ببریم و خود را ادامه دهیم.

خوشدلی نوعی امیدواری نسبت به راهی است که انسان موحد باید در خود داشته باشد و مطمئن باشد راهی که در مسیر توحید شروع کرده حتماً به منزل می‌رسد و فراق به اُنس مبدل می‌گردد. باید خوشدل و امیدوار بود همان‌طور که پیر دهقان ما می‌گوید بی‌شک پیروزی از آن انقلاب اسلامی است.

=====

مزن ز چون و چرا دم که بنده‌ی مقبل قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت

در استقرار نسبت به مقام رضا جای هیچ‌گونه چون و چرایی نمی‌ماند، زیرا وقتی بنده مقبل شد و مورد قبول حضرت محبوب قرار گرفت و احساس کرد توجه خاصی به او هست، هر سخنی که جانان او بگوید را قبول می‌کند و در وادی رضا، جهانی برای خود می‌سازد که هر چیز همانی می‌شود که او می‌خواهد همه چیز حکایت از آن دارد که خداوند اراده کرده است این انقلاب را جهانی کند و در این راه «مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه‌های دار می‌روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته می‌شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه‌ی اسلامی خود عمل کنیم.» (امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»، در تاریخ 8 / 1 / 68).

=====

که گفت حافظ از اندیشه‌ی تو آمد باز من این نگفتم ام آن‌کس که گفت، بهتان گفت

ای حقیقتی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده‌ای! چه کسی گفته من از اندیشیدن نسبت به تو سر باز زده‌ام، من چنین ادعایی نکرده‌ام و چنین سخنی نگفتم ام و هرکس چنین گفته تصورات خود

را نسبت به من پیش کشیده و عملاً به من بهتان زده زیرا وقتی گفته می‌شود در این تاریخ، انقلاب اسلامی آمادگی آن را دارد که متفکران جهان را از آن خود کند، می‌گویند طرف می‌خواهد از انقلاب اسلامی عبور کند به سوی هگل و هایدگر. اگر عمق ظرفیت توحیدی انقلاب اسلامی را متوجه باشیم می‌یابیم دغدغه‌ی بسیاری از متفکران جدید همان چیزی بوده که انقلاب اسلامی ظرفیت ظهور و بروز و تحقق آن را دارد. باید دغدغه‌ی متفکران را درک کرد و در مرحله‌ای از تاریخ انقلاب اسلامی، که انسان‌ها بیش از پیش آماده‌ی شنیدن سخنان این انقلاب می‌باشند، انقلاب را با حفظ اصالت‌هایش به وسعت روح همه‌ی متفکران جهان به میان آورد و نشان داد می‌توان در افقی که انقلاب اسلامی مقابل بشر این دوران گذارده، اهل اندیشه را دید و آن‌ها را از آن خود کرد و سخنان‌شان را تا جایی که درست است بپذیریم.

دیروز، هنوز توحید ما آن چنان وسیع به ظهور نیامده بود که سایر ملل احساس کنند ما از آن‌ها جدا نیستیم لذا دوگانگی‌ها شدید بود ولی امروز توحید انقلاب اسلامی طوری گسترده شده که بسیاری از ملل جهان، حاج قاسم سلیمانی را از آن خود می‌دانند پس ما از مواضع خود عدول نکرده ایم. تاریخ، تاریخ دیگری شده و نسبت انسان‌ها با ظهور توحیدی، گسترش یافته تا آنجایی که باید منتظر آینده‌ای بود که گرگ و میش بر یک آخور غذا می‌خورند.

در ابتدای ظهور اسلام پیامبر خدا ﷺ به حکم قرآن از ازدواج با زنان اهل کتاب نهی می‌کردند ولی وقتی به مرور چهره‌ی توحیدی اسلام با سعه‌ی بیشتری به ظهور آمد و بیش از پیش ابعاد خود را نشان داد و بر قلب مردم اعم از مسلمان و اهل کتاب سیطره‌ی بیشتری یافت، آیه آمد: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» (مائده/5) امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده؛ و (همچنین) طعام اهل کتاب، برای شما حلال است؛ و طعام شما برای آنها حلال؛ و (نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان، و زنان پاکدامن از اهل کتاب، برای شما حلال‌اند؛ و این بدان معناست که وقتی شرایط، تاریخی تغییر کند نحوه‌ی حضور اسلام بین ملل و جوامع نیز تغییر می‌کند در آن حد که تا دیروز ازدواج با زنان اهل کتاب را ممنوع کرده بود و امروز ازدواج با آن‌ها را بدون آنکه لازم باشد مسلمان شوند، اجازه می‌دهد. زیرا سیطره‌ی فرهنگی اسلام پس از یازده سال آنچنان قدرتمند شده است که نه تنها هضم فرهنگ یهود و نصارا نمی‌شود، بلکه آن‌ها را در خود هضم می‌کند بدون آنکه نیاز باشد آن‌ها دین خود را تغییر دهند.

این شبیه آن است که دیروز دریاچه بودیم و امروز اقیانوس شده ایم.

با توجه به حضور توحیدی انقلاب اسلامی در این تاریخ، زمان‌شناسی اقتضاء می‌کند با سعی بیشتر با اندیشه‌ها روبه‌رو شویم لذا اگر تا دیروز امثال آقای دکتر فردید، ما را از متفکرانی امثال کربن بر حذر می‌داشت تا دریاچه‌ی توحیدی ما همچنان زلال محفوظ بماند؛ امروز در شرایطی هستیم که می‌توانیم حتی کانت و هگل و هایدگر و گادامر را از آن خود کنیم و ابعادی از حضور تاریخی خود را در آن متون به ظهور آوریم. پس حافظ از اندیشه‌ی دیروزین خود باز نیامده، این بهتانی است که متوقف‌شده‌ها در تاریخ دیروز به او می‌زنند. او با سعی بیشتری در تاریخ امروز -که ادامه‌ی دیروز است و نه پشت‌کرده به دیروز- حاضر شده است.

و السلام